

مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۱،
پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۹۰-۷۳

معانی حرف باء در قرآن کریم*

دکتر ابراهیم زارعی فر

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد فسا

Email: zareifar@yahoo.com

چکیده

نحویان برای حرف باء، چهارده معنا ذکر کرده‌اند که حداقل در پنج مورد آن‌ها این حرف به جای حروف دیگر (فی، من، عن، علی، الی) به کار رفته است. آیا این کاربرد، صرف یک جانشینی است و یا از یک جانشینی هدف فراتری مورد نظر است؟ با توجه به این که قرآن، کلام الهی و نشانه جاویدان اوست و ممکن نیست در دو عبارت همسان بدون هیچ هدفی، دو حرف متفاوت به کار گرفته شود، و مثلاً کاربرد حرف الی و باء را با فعل «أحسن» در عبارت‌های «وقد أحسن بی» و «وأحسن كما أحسن الله إليك» صرفاً یک تنوع در لفظ دانست. این پدیده که در قرآن کریم به فراوانی یافت می‌شود، هدفی فراتر از تنها تنوع در عبارت دارد. یکی از اهداف این جانشینی، توسعه معنایی فعل است که از طریق تضمین معانی دیگری به جز معنای خود فعل سبب می‌شود فعل، علاوه بر معنای اصلی خود، معانی دیگری که از رهگذر قرارگرفتن در کنار حروف دیگر به دست می‌آید نیز به همراه داشته باشد. برای درک بهتر کاربرد این حرف، لازم است نمونه‌های مختلف آن مورد بررسی، و معانی به دست آمده از آن مورد کنکاش و دقت قرار گیرند.

کلیدواژه‌ها: حروف معانی، حرف باء، جانشینی، تضمین.

مقدمه

قرآن کریم، کلام جاودان خداوند است که با آن تحدی کرده و از این نظر، یکی از جنبه‌های اعجاز‌آمیز بودن قرآن، جنبه زبانی آن است که از آغاز نزول آن تا به امروز، علمای علوم مختلف را از جمله: لغت، صرف، نحو، بلاغت، تفسیر و غیره به خود مشغول داشته است. یکی از ابعاد اعجاز‌آمیز این کتاب الهی، کاربرد حروف معانی است. از دیر باز اختلاف نظر بر سر معنای این حروف که هر کدام دارای یک معنا یا چندین معناست بین نحویان بوده است، و بر همین اساس، بسیاری از نحویان، تألیفات جداگانه‌ای پیرامون این حروف به رشته تحریر در آورده‌اند، تألیفاتی چون: الجنی الدانی مرادی، از هیبه هروی، معانی الحروف رمانی، رصف المبانی مالقی. برخی چون ابن هشام نیز باب مفصلی از کتاب خود را به این امر اختصاص داده‌اند. در این مقاله تلاش شده است، حرف باء و معانی مختلفی که نحویان به آن نسبت داده‌اند، در قرآن کریم، مورد بررسی قرار گیرد تا معلوم شود آیا این حرف، تنها دارای یک معناست و بقیه معانی به نوعی، تابع آن معنا هستند، یا در جایگاه‌های مختلف می‌تواند معانی متعددی را به همراه داشته باشد. در ابتدا، به معانی این حرف پرداخته و برای هر یک از آن‌ها، نمونه‌هایی از آیات قرآنی آورده شده است، و با مراجعه به تفاسیر و کتاب‌های نحوی، احتمال‌های معنایی مختلف از جمله هم‌معنایی با شش حرف «فی، من، عن، علی، إلی، ل» مورد بررسی قرار گرفته، و به اهداف بلاغی این جانشینی اشاره شده است.

چندمعنایی حروف

در میان نحویان، اختلاف نظر وجود دارد که آیا هر حرف، دارای یک معناست و یا ممکن است از معانی متعددی برخوردار باشد. البته در این که یک حرف دارای چند معناست اختلافی نیست. اختلاف بر سر این است که آیا این معانی همه حقیقی‌اند یا یک معنا حقیقی است و بقیه مجازی‌اند؟

در بررسی این اختلاف نظر به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که مطمئناً هر کلمه در اصل قرارداد خود برای یک معنای خاص وضع شده است، و ممکن است بعدها به دلایل مختلف از جمله معنای مجازی، عرفی، اصطلاحی و غیره برای معانی دیگر نیز به کار گرفته شده باشد. زیرا اگر قرار بود هر کلمه‌ای - از جمله حروف - دارای معانی متعددی باشد، تعیین یک معنا از میان معانی متعدد برای یک کلمه به خصوص زمانی که آن کلمه به شکل مفرد به کار رود،

ناممکن می‌نماید و از طرفی هم، اگر هر کلمه‌ای دارای یک معنای ثابت نباشد، دیگر ثبات معنایی کلمات از بین رفته، و تفاهم دچار مشکل می‌شود. به اضافه اگر یک کلمه، چند معنای حقیقی و ثابت داشته باشد می‌توان نتیجه گرفت که چند کلمه مختلف هم می‌توانند یک معنا داشته باشند، که در این صورت برای بیان یک مفهوم، دقت در چینش کلمات، معنا نخواهد داشت و مثلاً کاربرد «الی» و «ل» با فعل «هدی» در عبارت‌های زیر تفاوتی نخواهد داشت: «و من یعتصم بالله فقد هُدی إلی صراط مستقیم» (آل عمران/۱۰۱) و «الحمد لله الذی هدانا لهذا» (اعراف/۴۳). در عبارت اول هدایت با حرف «الی» و در عبارت دوم با حرف «ل» به کار رفته است (برای توضیح بیشتر رک: ابن عاشور، ۱۸۴/۱). حال با توجه به این که قرآن، کلام الهی و نشانه جاویدان اوست و ممکن نیست در دو عبارت همسان، بدون هیچ هدفی دو حرف متفاوت به کار گرفته شود، پذیرش این مسأله، می‌تواند بسیاری از موارد اعجاز بیانی را که مربوط به جانشینی حروف معانی است زیر سؤال ببرد، و مثلاً جانشینی دو حروف «ل» و «الی» صرفاً اتفاقی، تلقی گردد. در زبان عربی فعل‌های زیادی وجود دارند که با حرف‌های جر متعدد به کار می‌روند و کاربرد آن‌ها با هریک از این حروف، معنای متفاوتی را می‌آفریند. یعنی فعل، دارای معنای عام‌تری است که این حروف، آن معنا را محدود می‌سازند. مثلاً در فعل «أجاب» گفته می‌شود:

«أجاب عن السؤال» اما گاهی می‌توان برای محدود کردن معنا از حروف دیگری بهره گرفت، و مثلاً گفت: «أجاب عن سؤالکم علی ما جاء فی کتابکم» که پاسخ به سؤال را محدود به پاسخ مطالبی که در کتاب آمده، کرده است. و جار و مجرور اول را به دلیل معلوم بودن می‌توان از جمله حذف کرد و چنین گفت: «أجاب علی ما جاء فی کتابکم» و نیز می‌توان با حروف جر دیگر آورد مانند: «أجاب فی الكتاب: و أجاب بالکتاب» و «أجاب من الأوّل إلی الآخر» و «أجاب علی الورقة» (شرح مجمع الأمثال ۵۹/۱) که حرف «فی» باعث محدود شدن فعل به ظرف، حرف «با» سبب محدود شدن فعل به استعانت، «من و إلی» منجر به محدود شدن به ابتدا و انتهای غایت و حرف «علی» باعث محدود شدن به استعلاء می‌گردد.

در خصوص تعدّد معنایی حروف معانی در میان نحویان، اختلاف نظر وجود دارد؛ کوفیان براین باورند که برخی از حروف معانی می‌توانند جانشین برخی دیگر از آن حروف شوند (المرادی، ۴۶). اما بصریان نظری مخالف با کوفیان دارند و معتقدند هر حرفی دارای یک معناست که هیچ‌گاه از آن جدا نمی‌گردد، ولی ممکن است بطور مستقیم نتوان به آن معنا رسید

و مثلاً نیاز به تأویل کردن داشته باشد، و یا این که فعل به کار رفته همراه با آن، در برگیرنده معنای فعلی باشد که خود، با آن حرف به کار می‌رود. اما اگر با هیچ‌یک از این دو روش، معنای اصلی حرف به دست نیاید، کاربرد آن حرف شاذ و خارج از قانون خواهد بود. (همان جا) محمد حسن عواد در تحقیقی که پیرامون جانشینی حروف معانی به عمل آورده، و موضوع را به شکل تقریباً کاربردی بررسی کرده، نتیجه گرفته است که: حروف، نمی‌توانند جانشین همدیگر شوند و اگر چنین امری رخ دهد توجیهی جز سماعی بودن ندارد. (عواد، ۱۶).

وی برای این گفته خود نمونه‌هایی از نظم و نثر عربی ارائه کرده که در این جا به یک مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

جاحظ در کتاب بخلاء می‌گوید: «حکی ابو اسحاق ابراهیم بن سیار النظم عن جاره المروزی انه كان لا يلبس خفًا ولا نعلا إلى أن يذهب النبق اليابس لكثرة النوى فى الطريق و الأسواق» قال: ورأني مرة مصصت قصب سكر، فجمعت ما مصصت ماءه لأرملى به فقال: «إن كنت لاتنور لك ولا عيال عليك فهبه لمن له تنور و عليه عيال و إياك أن تعود نفسك هذه العادة فى أيام خفة ظهرك فإنك لاتدرى ما يأتيك من العيال» (جاحظ، ۶۲/۱). در این متن، شش حرف جر «عن - إلى - لام - فى - باء - على» به کار رفته است. اگر به جای این حروف، حروف دیگری که بسیاری از نحویان آن‌ها را هم معنا دانسته‌اند قرار دهیم. معنای عبارت نادرست می‌گردد. مثلاً اگر عبارت «فهبه لمن له تنور» را به شکل «فهبه على من عليه تنور» (على به جای لام) یا «فهبه فى من فيه تنور» (فى به جای لام) یا «فهبه عن من عنه تنور» (عن به جای لام) بازنویسی کنیم معنای درستی به دست نخواهد آمد. البته می‌توان برخی از این حروف را جانشین یکدیگر کرد، مثلاً می‌توان در این متن «لام» را به جای «على»، و «الى» را به جای «لام» قرار داد، و مثلاً چنین گفت: «لا تنور لك و لا عيال لك» و یا «فهبه الى من له تنور وله عيال». این جا به جایی موجب بی‌معنا شدن جمله نشده اما معنای دو جمله متفاوت شده است، زیرا در جمله «لا تنور لك و لا عيال لك» لام، دارای معنای اختصاص است یعنی اختصاص داشتن عيال به ضمير مخاطب، ولی در جمله «لا تنور لك و لا عيال عليك»، على دارای معنای استعلا است، به این معنا که گویی: كثرت عيال بردوش او سنگینی می‌کند. و نویسنده خواسته است سنگینی آن را به وسیله حرف «على» که دارای معنای استعلاست نشان دهد. (همان، ۶-۷).

حرف «باء» در قرآن کریم

در این جا به بررسی حرف «باء» خواهیم پرداخت: در ابتدا معانی آن‌ها با توجه به کتب نحوی آورده می‌شود و در صورت امکان معنای اصلی و معانی ثانوی آن‌ها با توجه به ویژگی‌های ساختاری آن‌ها تعیین می‌گردد.

ساختار حرف باء

لب‌ها مخرج حداقل سه حرف به شمار می‌روند: باء، میم و واو، با این تفاوت که به هنگام تلفظ حروف باء و میم لب‌ها کاملاً به هم می‌چسبند، و در تلفظ حرف واو کاملاً به هم نمی‌چسبند (مرصفی، ۶۹/۱) و از میان آن‌ها هوا خارج می‌شود. تفاوت حرف باء و میم در این است که میم دارای غنه است ولی باء، غنه ندارد (شلیبی، ۱۸۵). تلفظ حرف باء با فشار یکی از لب‌ها بر دیگری آغاز می‌شود و با بازشدن آن‌ها و خروج صدا به شکل انفجاری، کامل می‌گردد (حسن عباس، ۷۶) آقای حسن عباس با بررسی مصادری که با حرف باء آغاز شده‌اند، نتیجه گرفته است که این حرف- با توجه به ویژگی‌های ساختاری و تلفظ آن- در خود، معانی کندن، شکافتن، گشایش، ظهور و بیان دارد. (همان‌جا)

معانی حرف باء

کتاب‌های نحوی برای این حرف، چهارده معنا ذکر کرده‌اند:

۱- الصاق، مانند: «أمسکت بزید» و «مررت بزید» که در مثال نخست الصاق حقیقی و در مثال دوم مجازی است زیرا در جمله اول به طور حقیقی، بدن گوینده به بدن زید چسبیده است اما در جمله دوم الصاق حقیقی صورت نگرفته است بلکه گوینده، گذر کردن خود را به جای گذر کردن زید جسبانده است (ابن هشام، ۱۳۷). برخی معتقدند، این معنا هیچ‌گاه از این حرف جدا نمی‌گردد و همیشه معنای الصاق و آمیختگی در این حرف وجود دارد (سیبویه، ۲۱۷/۴). اما حسن عباس در تحقیقی که به طور گسترده پیرامون حروف عربی انجام داده است، براین باور است که با توجه به ویژگی‌های ساختاری و شکل تلفظ حرف باء، این معنا نمی‌تواند به عنوان معنای اصلی این حرف به شمار رود، زیرا با معانی برآمده از ساختار و تلفظ آن هماهنگ نیست. بنابراین لازم است مدار اصلی معنای این حرف «کندن، شکافتن، گشایش و ظهور» باشد و مثلاً در «أمسکت بزید»، ویژگی الصاق به حرف «باء» مربوط نمی‌گردد. بلکه

به فعل «أمسکت» مربوط می‌شود، و به همین دلیل، اگر فعل را تغییر دهیم و مثلاً بگوییم: «استهنت بزید» دیگر معنای الصاق، در آن نخواهد بود (حسن عباس، ۷۷).

۲- تعدیه، نام دیگر آن نقل است، به این معنا که فعل لازم به وسیله این باء متعدی می‌شود مانند: «ذهب بزید» و «ذهب الله بنورهم» بنابراین اگر باء پس از فعل متعدی قرار گیرد مثلاً پس از فعلی بیاید که با رفتن به باب افعال متعدی شده است، دیگر برای تعدیه نیست زیرا حرف جر و باب افعال هر دو ابزار تعدیه به شمار می‌روند، و ممکن است جایگزین همدیگر شوند ولی هر دو در کنار هم برای تعدیه به کار نمی‌روند، لذا باء در عبارت «تثبت بالدهن» به معنای مصاحبت و یا زایده گرفته‌اند. البته فعل «إنبات» به شکل لازم هم به کار رفته است چنان‌که در این بیت زهیر بن ابی سلمی آمده است:

رأيت ذوى الحاجات حول بيوتهم قطينا لها حتى إذا أنبت البقل

۳- استعانت، باء استعانت برسر ابزار فعل وارد می‌شود مانند: کتبت بالقلم و نشرت بالمنشار، ابن هشام در معنی اللیب باء «بسم الله» به همین معنا دانسته است، زیرا کارها بدون کمک‌خواستن از خداوند به شکل کامل انجام نخواهد پذیرفت. (ابن هشام، ۱۳۹).

۴- سببیت، باء سببیت پیش از سبب فعل قرار می‌گیرد مانند: «فكلأ أخذنا بذنبه...» (عنکبوت/۴۰) و «فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم...» (نساء/۱۵۵) یعنی مؤاخذه کردن به سبب گناه و لعنت کردن به سبب شکستن پیمان، صورت گرفته است. این معنا نیز می‌توان به استعانت برگرداند، به این صورت که مثلاً در مثال نخست، مؤاخذه کردن با کمک گرفتن از گناه آن‌ها، انجام پذیرفته است، همان‌گونه که در «کتبت بالقلم» نوشتن با کمک گرفتن از قلم انجام شده است، با این تفاوت که در این جا استعانت، مادی و ظاهری نیست، بلکه نوعی استناد کردن است، و پرواضح است که استناد کردن، نوعی کمک گرفتن از دلایل و مدارک است.

۵- مصاحبت (همراهی)، این باء برسر کلمه‌ای وارد می‌شود که همراه با فعل قرار دارد مانند: «اهبط بسلام» که سلامت همراه فعل هبوط است. در آیه «فسبح بحمد ربك...» (نصر/۳) حرف باء را می‌توان به معنای مصاحبت قرار داد که معنای آن چنین می‌شود: «همراه با ستایش کردن خداوند، او را تسبیح گوی» و می‌توان به معنای استعانت قرار داد که معنای آن چنین می‌شود: «با کمک و یاری گرفتن از ستایشی که خداوند خود را بدان ستوده است، تو او را تسبیح گوی».

۶- ظرفیت، این باء بر کلمه‌ای وارد می‌شود که مکان یا زمان فعل را نشان می‌دهد مانند:

«لقد نصرکم الله بیدر...» (آل عمران/۱۲۳) و «...نجینا هم بسحر» (قمر/۳۴) بنابراین، باء در این گونه عبارت‌ها به معنای «فی» نزدیک است.

۷- بدل بیان‌گر آن است که از بین دو چیز یکی را انتخاب کنیم بدون این‌که چیزی را در برابر آن بپردازیم مانند: گفته حضرت علی(ع): «دعالی بدعوات ما یسرّنی بها حمر النعم» (البیهقی، ۳۰۴/۱) و گفته رافع بن خدیج: «ما یسرّنی اُتی شهدت بدرا بالعقبه» (بخاری، ۴/حدیث شماره: ۳۷۷۲).

۸- مقابله، بیانگر عوض کردن چیزی با چیز دیگر است و به عبارت دیگر به دست آوردن چیزی در برابر پرداخت چیز دیگر مانند «بعثک هذا الکتاب بدرهم» و «...ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون» (نحل/۳۲).

۹- مجازوت، بیان‌گر معنای «عن» است. برخی این معنا را به واژه سؤال اختصاص داده‌اند مثل: «...فاسأل به خبیرا» (فرقان/۵۹) و گروه دیگر این اختصاص را نپذیرفته‌اند و برای گفته خود به آیات زیر استدلال نموده‌اند: «...یسعی نورهم بین ایدیههم وایما نهم...» (حدید/۱۲) و «ویوم تشقق السماء بالغمام...» (فرقان/۲۵) البته «باء» در آیه اخیر از دیدگاه زمخشری برای استعانت است. بصری‌ها هم باء را در «فاسأل به خبیرا»، برای سببیت دانسته‌اند.

۱۰- استعلاء، مانند: «...ومنهم من إن تأمنه بقنطار...» (آل عمران/۷۵) یعنی «علی قنطار» البته برخی «باء» در این آیه هم برای استعانت دانسته‌اند، به این معنا که قنطار ابزاری برای آزمودن امانت‌داری قرار بگیرد.

۱۱- تبعیض، مانند: «عینا یشرب بها المقربون» (مطففین/ ۲۸) یعنی «یشرب منها» برخی نحویان معنای تبعیض را برای باء پذیرفته‌اند و آیه فوق را به شکل دیگری تأویل کرده‌اند، زمخشری می‌گوید: «یشرب بها الخمر» چنان‌که گفته می‌شود: «یشرب الماء بال غسل» (آب آمیخته به غسل را می‌نوشد) برخی دیگر بر این باورند که در فعل یشرب، تضمین^۱ صورت گرفته است.

۱۲- قسم، این حرف اصلی‌ترین حروف قسم به شمار می‌رود، به همین دلیل همراه با آن فعل قسم هم می‌تواند ذکر شود و هم حذف گردد. در قسم هم نوعی استعانت وجود دارد، به این معنا که هر کس سوگند یاد می‌کند در حقیقت از مقسم به (خداوند) برای کسب اعتماد

^۱ تضمین یعنی قرار دادن یک کلمه به جای کلمه دیگر و معامله کردن با آن به مانند کلمه دیگر، به دلیل این که کلمه دوم در بردارنده معنای کلمه نخست است. مانند این که به جای «لطف به» بگوییم: «أحسن به» که در «أحسن به» معنای «لطف به» نیز هست. (نک: المعجم الوسیط).

نسبت به راستگویی خود کمک می‌گیرد.

۱۳- غایت، مانند: «و قد أحسن بی» یعنی: «أحسن إليّ» برخی گفته‌اند در فعل «أحسن»، تضمین صورت گرفته است یعنی در «أحسن» معنای «لطف» هم وجود دارد، و چون لطف با حرف باء به کار می‌رود، در این جا احسن هم با همین حرف به کار رفته است.

۱۴- تاکید، این باء را حرف زاید به شمار می‌آورند مانند: «بحسبک ما فعلت» و «کفی بالله شهیدا». زیادت حرف باء در شش مورد صورت می‌گیرد:

الف: پیش از فاعل مانند: «أكرم بزيد» و «...کفی بالله شهیدا» (رعد/۴۳).

ب: پیش از مفعول به مانند: «وهزى إلیک بجذع النخل...» (مریم/۲۵).

ج: پیش از مبتدا مانند: «بحسبک درهم».

د: پیش از خبر، که اگر جمله منفی باشد آمدن باء زایده، قیاسی است مانند: «وما الله بغافل عما تعملون» (بقره/۷۴) اما اخفش و پیروانش معتقدند که اگر مثبت باشد، آمدن این باء بر خبر سماعی است (ابن هشام، ۱۳۹/۱) مثل «و جزاء سینه بمثلها» (شوری/۴۰) دیگر نحویان می‌گویند: «بمثل» متعلق به خبر محذوف است که تقدیر آن: «مستقر» می‌باشد.

ه: پیش از حالی که عامل آن منفی باشد مانند:

فما رجعت بخائبة ركاب حکیم بن المسیب متهاها

برخی از نحویان، این نوع باء را نپذیرفتند و این بیت را در اصل چنین دانسته‌اند. «فما رجعت بحاجة خائبة ركاب» که در این صورت نیاز نیست «خائبة» را حال بدانیم. و: پیش از واژه‌های «نفس» و «عین» هنگامی که به عنوان تأکید به کار بروند مانند، «جاء زيد بنفسه» و «يتربصن بأنفسهن» که در مثال دوم باء می‌تواند سببیه و یا زایده باشد (الأندلسی، ۴۵۴/۲).

حرف باء؛ از چندمعنایی تا تکمعنایی

بسیاری از نحویان کوشیده‌اند، برای «باء» یک معنای اصلی بیابند و معانی دیگر را به آن برگردانند (ابن هشام، ۱۳۷/۱).

المرادی در الجنی الدانی می‌گوید: بسیاری از پژوهشگران، تمامی معانی «با» را به معنای الصاق برگردانده‌اند چنان‌که سیبویه به همین معنا بسنده کرده است و معانی دیگر را به آن اصل برگردانده است (سیبویه، ۲۱۷/۴).

چنان‌که پیشتر اشاره شد، حسن عباس بر این باور است که معنای این حرف با تلفظ آن که با فشار یکی از لب‌ها بر لب دیگر و حبس نفس و خروج آن به شکل انفجاری صدا صورت می‌گیرد، هماهنگ است. و بر این اساس معنای ساختاری این حرف: کندن، شکافتن، گشایش و ظهور است که نزدیک‌ترین معنا از میان معانی یاد شده برای این حرف، استعانت است. یعنی باء به عنوان سلاحی است که از آن برای کسی یا چیزی استفاده می‌شود. و الصاق با معنای ساختاری آن سازگار نیست. بلکه با معنای ساختاری حرف لام تناسب دارد (حسن عباس، ۷۷) که پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

یکی از نکات پر اهمیت چندمعنایی حروف، مسأله توسعه معنایی است بدین معنا که وقتی یکی از حروف چندمعنایی در جمله‌ای قرار می‌گیرد، ممکن است، با توجه به نگاه تفسیری متفاوت به آن، به بیش از یک معنا برگردد. لذا، اگر همه این معانی بر محور یک قطب بچرخد، ذهن مخاطب را از پراکندگی معنایی حفظ می‌کند. برای فهم بهتر این مسأله، به نمونه‌ای از آیات قرآن کریم اشاره می‌شود:

«یا أيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمَنُوا خَيْرَ لَكُمْ إِنَّا اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (نساء/۱۷۰).

«باء» در «بالحق» را بسیاری، برای تعدیه دانسته‌اند که در این صورت معنای آن چنین است «پیامبر، حق (دین اسلام) را از جانب پروردگارتان برای شما آورده است». گروهی هم این باء را سببیت دانسته‌اند که معنای عبارت با توجه به آن، چنین می‌شود: «پیامبر برای اقامه حق (دین اسلام) از جانب پروردگارتان آمده است». که در هر دو صورت جار و مجرور (بالحق) متعلق به «جاء» است. عده‌ای نیز «بالحق» را متعلق به محذوف دانسته‌اند و به آن نقش حال داده‌اند (الآلوسی، ۱۹۸/۳؛ ارشاد العقل، ۲۵۸/۲) که در این حالت معنای عبارت چنین است: «پیامبر در حالی که متلبس به حق است. از جانب پروردگارتان به نزد شما آمده است» یعنی باء برای الصاق به کار رفته است، پس در این آیه با توجه به معنای باء «تعدیه- سببیت- الصاق» می‌توان تفاسیر مختلفی را از آیه ارائه کرد که سبب گستردگی دامنه معنایی آن می‌گردد.

بررسی و نقد معانی حرف باء

تعدیه یکی از معانی پرکاربردی است که برای حرف باء آمده است مانند: «...ذهب الله بنورهم...» (بقره/۱۷) و «...ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض...» (بقره/۲۵۱) که در مثال

نخست حرف باء، فعل ذهب را متعدی ساخته است، ولی در مثال دوم مصدر «دفع»، خود متعدی است. لذا برخی از این باء به بائی که بر فاعل وارد می‌شود و آن را به مفعول تبدیل می‌کند، نام می‌برند (المرادی، ۳۷/۱)، براین اساس جمله نخست در اصل «ذهب نورهم» و جمله دوم «دفع بعض الناس بعض» بوده است. بنابراین، نام‌گذاری اخیر برای این «باء» دقیق‌تر است.

اما آیا می‌شود این معنا را به استعانت برگرداند؟ وقتی می‌گوییم «ذهب الله بنورهم» در حقیقت باء ابزاری است که از آن برای از بین رفتن روشنائی استفاده شده است. و «دفع الناس بعضهم بعض» نیز استعانت در آن واضح است که بوسیله برخی از انسان‌ها، خداوند برخی دیگر را کنار می‌زند و نابود می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد که باء تعدیه را می‌توان به استعانت برگرداند، اما شکی نیست که کاربرد باء تعدیه و استعانت با یکدیگر متفاوت است و مثلاً در دو جمله «ذهبت بالقلم» و «کتبت بالقلم» حرف باء، معنای متفاوتی را به ذهن متبادر می‌سازد. در مثال نخست باء، سبب شده که فعل «ذهبت» بر «قلم» انجام پذیرد، ولی در مثال دوم فعل «کتبت» بر «قلم» انجام پذیرفته بلکه بوسیله قلم انجام پذیرفته است. بر این اساس، صرفاً می‌شود آن‌ها را در یک دایره بزرگتری که در برگیرنده معنای استعانت و کمک‌گرفتن از «با» است، به عنوان یک ابزار، قرار داد. به همین دلیل، برگرداندن هر حرفی به یک معنای اصلی، صرفاً به موضوع نشانه‌شناسی و ارتباط آوا و معنا در زبان بر می‌گردد، و به معناشناسی و بلاغت مربوط نمی‌شود. از همین رو علاوه بر اهمیت ارجاع معانی حروف به یک معنای اصلی، اهمیت فهم دقیق هر یک از معانی حروف هم که در بیشتر موارد در خدمت گستردگی دامنه معناست، هویدا می‌گردد.

در مثال‌های پیشین دیدیم که معنای دقیق هر یک از «باء»‌ها با دیگری تفاوت داشت، اما اگر به کشف معنای ساختاری آن بسنده کنیم و بخواهیم از جنبه پدیدارشناسی، معنایی برای آن بیابیم، می‌توانیم معنای «استعانت» را برای آن‌ها مناسب بدانیم. به این ترتیب، همان‌گونه که «باء» در جمله «کتبت بالقلم» برای استعانت است، در جمله «ذهبت بالقلم» نیز با استعانت از باء است که فعل «ذهب» توانسته است بر «قلم» انجام پذیرد.

برخی دیگر از معانی ذکر شده برای حرف «باء» را نیز می‌توان به نزدیک‌ترین معنای ساختار شناختی آن یعنی استعانت و تعدیه برگرداند.

مثلاً «باء» در عبارت‌های «اهبط بسلام» و «فسح بحمد ربك» که عده‌ای آن را برای

مصاحبت دانسته‌اند، می‌توان آن‌ها را، باء استعانت دانست و به جای این‌که در معنای آن بگوییم: «همراه با سلامت فرود آی» بگوییم «با بهره‌گیری از سلامت فرود آی» و به جای «همراه با ستایش پروردگارت، او را تسبیح گوی» بگوییم، «با بهره‌گرفتن از ستایش پروردگارت به تسبیح او پرداز».

یا در عبارت «اشتریت الكتاب بألف درهم» که «باء» را در آن برای مقابله می‌نامند، می‌توان به معنای استعانت دانست، بدین معنا که: با کمک و یاری هزار درهم، آن کتاب را خریدم. همچنین باء قسم نیز معنای استعانت را در خود دارد، مثلاً وقتی می‌گوییم: «أقسم بالله أنني ذاهب» در حقیقت از خداوند کمک گرفته‌ایم که اعتماد شنونده را نسبت به راستگویی خود به دست آوریم (حسن عباس، ۸۱-۷۷).

جانشینی حرف باء

از میان چهارده معنایی که برای حرف «باء» ذکر شد، شش معنای آن، هم معنا با شش حرف «فی، من، عن، علی، إلی، ل» است که در این جا با استفاده از آیات قرآن کریم به شکل دقیق‌تر به بررسی این جایگزینی و اهدافی که بر آن مترتب می‌شود می‌پردازیم.

۱- باء به جای فی (باء ظرفیت) مانند: «أنا أرسلنا عليهم حاصباً إلا آل لوط نجيتهم بسحر» (قمر/۳۴) و «لقد نصرکم الله بیدر».

بسیاری از مفسران در این آیات، «باء» را به معنای «فی» دانسته‌اند (برای نمونه نگ: بیضاوی، ۲۶۸/۵؛ ابوالسعود، ۱۹۵/۲۷).

اما این سؤال مطرح است که اگر باء صرفاً جانشین «فی» شده است، هدف از این جانشینی چیست؟

می‌دانیم که حرف «فی» بیان‌گر ظرفیت است و همیشه در حالات معمولی، ظرفیت را با این حرف بیان می‌کنند. و اگر به جای آن، از حرف دیگری استفاده شود حتماً هدفی فراتر از ظرفیت، در نظر گوینده بوده است. در آیات فوق هم، می‌توان معنایی فراتر از ظرفیت در نظر گرفت چنان‌که برخی از مفسران هم بدان اشاره کرده‌اند (آلوسی، ۹۰/۱۴؛ ابن عادل، ۲۷۰/۱۸): شبه جمله «بسحر» را به عنوان حال برای ضمیر «هم» ذکر کرده‌اند که تقدیر آن «ملتبسین بسحر» می‌شود. یعنی آیه در صدد بیان زمان نجات آل لوط نیست بلکه می‌خواهد حالتی را که آل لوط در آن نجات یافتند، بیان کند. یعنی خداوند آل لوط را در حالی که به سحرگاه وارد

می‌شدند نجات داد. بر این اساس اگر حرف «باء» را صرفاً جانشین حرف «فی» قرار دهیم نمی‌توان به سادگی نقش حال را به جار و مجرور داد. و در حقیقت، خود را از یک وجه از وجوه تفسیر این آیه محروم ساخته‌ایم. بنابراین، این جابجایی نه تنها بی‌هدف نیست بلکه باعث گستردگی معنای آیه نیز شده است.

هم‌چنین است در عبارت «نصرکم الله بیدر» که اگر «باء» را به معنای «فی» بدانیم، معنای عبارت چنین است: «خداوند شما را در بدر یاری کرد» اما چنانچه جار و مجرور را به عنوان حال برای ضمیر «کم» قرار دهیم، معنای عبارت چنین می‌شود: «خداوند شما را که در بدر بودید یاری کرد»، به عبارت دیگر براساس معنای نخست خداوند، مکان یاری کردن را تعیین فرموده است، اما براساس معنای دوم، حالت مسلمانان در هنگام یاری شدن، بیان می‌شود که آن‌ها در بدر بودند. حال اگر فرض کنیم به جای حرف «باء» حرف «فی» قرار بگیرد، دیگر نمی‌توانیم معنای دوم را برای آن در نظر بگیریم. در نتیجه معنای جمله محدودتر می‌گردد.

۲- باء به جای من (باء تبعیض)، مانند: «عینا یشرّب بها المقرّبون» (مطففین ۲۸) مفسران درباره «باء» در این آیه توجیه‌های مختلفی ارائه کرده‌اند:

الف) باء به معنای «من» آمده است که معنای آن چنین می‌شود: «چشمه‌ای که مقربان درگاه الهی، از آن می‌نوشند».

ب) باء زایده است و معنای آیه این‌گونه است: «چشمه‌ای که مقربان درگاه الهی، آب آن را می‌نوشند».

ج) فعل «یشرب» متضمن معنای «یروی» (سیراب می‌شود) است، و از آن‌جا که فعل یروی همراه با «باء» به کار می‌رود، در این آیه «یشرب» که حامل معنای «یروی» است نیز همراه با «باء» به کار رفته است. این پدیده بلاغی سبب می‌شود یک فعل، معنای فعل دیگری را که از لحاظ معنایی به آن نزدیک است، در خود جای دهد. بر این اساس معنای آیه چنین است: «چشمه‌ای که مقربان درگاه الهی از آن می‌نوشند و سیراب می‌گردند».

د) باء ملامسه است (ابن عاشور، ۱۸۵/۳۰). در این حالت مفعول «یشرب» محذوف و تقدیر آن «رحیق» (شراب) است و معنای آیه با این توجیه چنین می‌شود: «چشمه‌ای که مقربان درگاه الهی در کنار آن شراب می‌نوشند».

ه) عبد الکریم خطیب درباره تعدی فعل «شرب» با حرف «باء» می‌گوید: این «عین» که از آن نوشیده می‌شود خود، هم شراب است و هم ظرف شراب، یعنی وقتی با این ظرف شراب

می‌نوشند در حقیقت، خودِ ظرف نیز قابل نوشیدن است و این، به دلیل زلال بودن شراب است که گویی با ظرف آمیخته گشته است به گونه‌ای که بیننده وقتی بدان نگاه می‌کند، نمی‌داند جام را می‌بیند یا شراب. ابیات زیر هم به این مضمون اشاره دارند (خطیب، ۱۴۹۶/۱۶):

رَقَّ الزَّجَاجُ وَرَقَّتِ الْخَمْرُ وَتَشَاكَلَا فَتَتَشَابَهَا الْأَمْرُ
فَكَأَنَّما خَمْرٌ وَ لَا قَدَحٌ وَكَأَنَّما قَدَحٌ وَ لَا خَمْرٌ

دیدیم که آمدن «باء» در چنین مثال‌هایی صرفاً برای جایگزینی «من» نیست، بلکه موجب وسعت یافتن معنا است به گونه‌ای که اگر «من» به جای آن قرار می‌گرفت، این وسعت معنایی به دست نمی‌آمد. و این خود، نمونه‌ای از اعجاز بیانی قرآن به شمار می‌رود.

۳- باء به جای عن (باء مجاوزت)، مانند: «الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا» (فرقان ۵۹).

برخی از نحویان مانند اخفش و زجاج باء را در این آیه به معنای «عن» دانسته‌اند که معنای عبارت چنین می‌شود: «درباره آن (خلقت و استوا)، از ذاتی آگاه و دانا بپرس» ولی بسیاری از مفسران توجیحات دیگری ارائه کرده‌اند که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

علامه طباطبایی «باء» را برای تعدیه و فعل «سأل» را متضمن «اعتنی» و «خبیرا» را حال برای ضمیر می‌داند (طباطبایی، ۲۳۳/۱۵) بر این اساس معنای عبارت چنین می‌شود: «درباره حقیقت این حال، از خداوند که آگاه است، بپرس و به آن اهمیت بده».

در الکشاف آمده است: «سأل به» هم معنا با: «اهتم به» و «اعتنی به» و «اشتغل به» است چنان‌که «سأل عنه» هم معنای «فَتَشَّ عَنْهُ» است (زمخشری، ۲۸۹/۳) به عبارت دیگر فعل سأل در این آیه متضمن معنای فعل‌های «اهتم، اعتنی، اشتغل» است که معنای عبارت می‌شود: «درباره او (خداوند) از انسان آگاه بپرس، و توجه و عنایت و مشغولیت خود را به او اختصاص ده»، در این حالت «به» متعلق به فعل سأل است.

نظر دیگری نیز وجود دارد که «به» را متعلق به «خبیرا» می‌داند و مقدم شدن آن بر «خبیرا» برای اهتمام به آن و نیز برای رعایت فاصله درآیه، توجیه کرده است (ابن عاشور، ۸۲/۱۹)، زیرا اگر این تقدیم صورت نمی‌گرفت، هماهنگی و تناسب فواصل آیات از بین می‌رفت (نذیرا، سیبلا، خبیرا، خبیرا، نفورا، منیرا)، معنای عبارت با این توجیه چنین می‌شود: «درباره خداوند رحمان از کسی که نسبت به او آگاه است، بپرس».

بنابراین، با توجه به نظرات ارائه شده در تفسیر این آیه، دیگر نیازی به توجیه این‌که «باء»

به معنای «عن» به کار رفته است، وجود ندارد. با این کار، علاوه بر این که حرف باء در جایگاه خودش قرار می‌گیرد، افق معنایی بیشتری به روی خواننده گشوده می‌شود. نمونه دیگری که «باء» به جای «عن» آمده، در آیه زیر است:

«و یوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائكة تنزیلاً» (فرقان/۲۵) با وجود این که برخی از مفسران، «باء» را به جای «عن» قرار داده‌اند (طبری، ۲۶۰/۱۹؛ طبرسی، ۳۰۵/۱۴). که معنای عبارت چنین می‌شود: «روزی که آسمان به روی ابر که فرشتگان را در بر گرفته است گشوده می‌شود»، ولی بسیاری از آن‌ها، «باء» را باء ملابست یا سببیت دانسته‌اند (طباطبایی، ۲۰۲/۱۵) تا دیگر نیازی به فرض جایگزینی «عن» نباشد. و در صورت سببیه معنای عبارت می‌شود: «روزی که آسمان به وسیله ابر شکافته می‌شود» و در صورت ملابست‌دانستن «باء» معنای عبارت چنین می‌شود: «روزی که آسمان همراه با ابر شکافته می‌شود».

از آنجا که پیام این آیه پیامی غیبی است که مربوط به فرود آمدن فرشتگان از آسمان است، لذا تعیین دقیق معنا و در نتیجه معنای حرف «باء» میسر نیست، لذا نظرات مختلف می‌تواند مکمل یکدیگر باشند و باید همه وجوه معنایی آن را محتمل دانست. بنابراین اگر «باء» را صرفاً جایگزین «عن» بدانیم، از وجوه دیگر معنای آیه باز خواهیم ماند.

۴- باء به جای علی (باء استعلا)، مانند: «و من أهل الكتاب من إن تأمنه بقنطار یؤده إلیک و منهم من إن تأمنه بدینار لایؤده إلیک إلاً ما دمت علیه قائماً....» (آل عمران/۷۵).

استدلال کسانی که معتقدند «باء» به جای «علی» به کار رفته، این است که فعل «أمن» معمولاً با «علی» متعدی می‌شود، و در قرآن کریم نیز با حرف علی متعدی شده است مانند: «قال هل آمنکم علیه إلاً كما أمتکم علی أخیه من قبل....» (یوسف/۶۴)، اما این استدلال ناکافی به نظر می‌رسد، و پاسخی برای این سؤال که چرا این جابه‌جایی در این آیه خاص و نه در آیات دیگر صورت گرفته است، نیست. لذا نباید صرفاً یک جابه‌جایی دانست، زیرا اگر صرف یک جابه‌جایی باشد، حرف اصلی (علی) می‌تواند و چه بسا بهتر معنای آیه را باز گو کند. گروه دیگری از مفسران، کاربرد «علی» و «باء» با فعل «أمن» را جایز شمرده‌اند و گفته‌اند: اگر فعل «أمن» همراه با «باء» به کار رود به معنای الصاق است و اگر با «علی» به کار رود به معنای استیلای ودیعه گیرنده بر امانت است (رازی، ۸۹/۸؛ ابن عادل، ۳۳۳/۵). عده‌ای هم «باء» را در این آیه به معنای «فی» و یا «علی» گرفته‌اند. (اندلسی، ۴۹۹/۲).

اما می‌توان به کار رفتن حرف باء در این آیه را به معنای اصلی آن برگرداند؛ به این ترتیب

که چون فعل «وثق» با حرف باء متعدی می‌گردد، در این جا فعل «أمن» با همین حرف متعدی شده است تا علاوه بر معنای الصاق، فعل «أمن» را متضمن معنای «وثق» کند، و به این وسیله معنای هر دو فعل را یکجا گرد آورد و وسعت معنایی بیشتری را به آیه ببخشد.

۵- باء به جای الی (باء غایت)، مانند: «و رفع أبویه علی العرش و خروا له سجداً و قال هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً و قد أحسن بی إذ أخرجنی من السجن» (یوسف / ۱۰۰)

آنچه مسلم است آن که فعل «أحسن» با حرف «الی» متعدی می‌گردد، گاهی این فعل همراه با حرف «باء» هم به کار می‌رود مانند: آیه فوق و نیز «و بالوالدین إحسانا». در صورتی که این فعل با حرف «باء» متعدی شود، بیان‌گر معنای ملابست و همراهی فعل با مجرور «باء» است. هم‌چنین می‌توان «أحسن» را متضمن معنای «لطف» دانست (ابن عاشور، ۱۱۹/۱۲). یعنی همان‌طور که فعل «لطف» معمولاً با حرف «باء» متعدی می‌شود مانند: «الله لطیف بعباده» (شوری / ۱۹)، در این جا «أحسن» با همین حرف متعدی شده است تا معنای «لطف» نیز به ذهن مخاطب القا کند. و شاید ادامه آیه (ان ربی لطیف لما یشاء) نظریه تضمین را تأیید کند. شعراوی می‌گوید: تفاوت «أحسن الیه» و «أحسن به» در این است که در اولی، احسان فقط به خود آن شخص تعلق می‌گیرد و به دیگری سرایت نمی‌کند. اما در احسن «به»، هم به خود شخص و هم به متعلقان او می‌رسد (شعراوی، ۷۰۸۲/۱۲).

در این آیه نیز معلوم شد که به کار رفتن «باء» تنها برای جایگزینی حرف «الی» نیست، بلکه سبب گستردگی معنای فعل «أحسن» و در نتیجه گسترش معنای آیه شده است.

۶- باء به جای لام (باء سبب) مانند: «ما خلقناهما الا بالحقّ و لكنّ أكثرهم لا یعلمون» (دخان / ۳۹) اگر باء را سببیت بدانیم معنای آیه چنین می‌شود: «ما آسمان و زمین را نیافریدیم مگر به سبب حق، یعنی تا حق را، از خلقت آن‌ها ایجاد نماییم. (که حق در این جا می‌تواند به معنای پاداش و کیفر متناسب با عمل باشد).

ولی می‌توان «باء» را به معنای ملابست دانست (ابن عاشور، ۳۷۳/۲۵). تا دیگر نیازی به جابه‌جایی حرف نباشد یعنی «ما آسمان و زمین را نیافریدیم جز همراه با حق» که «بالحق» را هم می‌توان حال برای فاعل، قرار داد یعنی: «ما فقط با حق، آسمان و زمین را آفریدیم» و هم حال برای مفعول (آلوسی، ۱۲۹/۱۳) یعنی: «آسمان و زمین را فقط با حق آفریدیم». بنابراین، اگر «باء» را برای ملابست قرار دهیم از گستردگی معنایی بیشتری برخوردار خواهیم شد.

نتیجه

دیدیم که بیشتر معانی ارایه شده برای حرف باء، به یک یا دو معنای اصلی باز می‌گردند، به عبارت دیگر، استعانت و الصاق دو معنای اصلی این حرف به شمار می‌روند. در نتیجه، اگر در آیه‌ای به ظاهر، حرف باء در غیر از این دو معنا به کار رفته باشد، دلیلی فرا نحوی دارد، به این معنا که این حرف به همان معنای اصلی خود به کار رفته است، ولی کلمات همنشین آن باعث شده‌اند معنای بیشتری از آن برداشت شود و عبارت را پربارتر و غنی‌تر سازد، در صورتی که خود حرف فقط در بردارنده همان معنای اصلی است. و این موضوع، به مهارت قرآن در به‌کارگیری و چیدمان واژگان بر می‌گردد، که سبب وسعت‌بخشیدن به معنا شده است. در این‌جا به دست آورده‌های این مقاله اشاره می‌شود:

- اساساً هر حرف، دارای یک معنای اصلی است و معانی دیگری که به آن نسبت داده می‌شود یا قابل تفسیر به معنای اصلی، و یا دارای کاربرد مجازی است.

- همه چهارده معنای ذکر شده برای حرف «باء» را می‌توان به استعانت یا الصاق بر گرداند.

- جانشینی حروف از جمله حرف باء به جای دیگر حروف، موجب توسعه معنایی فعلی می‌گردد که همراه با آن حروف به کار رفته است.

- از آن‌جا که قرآن کریم کلام خداوند علیم و حکیم است، صرف جابه‌جایی حروف بدون در نظر داشتن ابعاد بلاغی از جمله توسعه معنایی، ناممکن است.

- برگرداندن همه معانی ذکر شده برای حرف باء، به معنای «استعانت» به ساختار این حرف بر می‌گردد. و از آن‌جا که تمامی معانی ذکر شده برای این حرف نیز می‌توان به معنای استعانت برگرداند، بیان‌گر نوعی ارتباط بین مبنا و معنای این حرف است.

منابع

آوسی، شهاب‌الدین محمود بن عبدالله الحسینی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، تحقیق: علی عبد الباری عطیة، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.

ابن عادل الدمشقی، ابو حفص عمر بن علی، اللباب فی علوم الکتاب، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۹۹۸.

ابن عاشور التونسی، محمد بن الطاهر، التحریر والتنویر، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، چاپ اول، ۲۰۰۰م.

- ابن هشام الانصاری، جمال‌الدین، *معنی اللیب عن کتب الاعراب*، تحقیق: مازن المبارک و محمد علی حمدالله، بیروت، دار الفکر، چاپ ششم، ۱۹۸۵م.
- ابو السعود العمادی، محمد بن محمد، *ارشاد العقل السلیم الی مزیای کتاب الکریم*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ابو حیان الاندلسی، محمد بن یوسف، *البحر المحیط*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
- بخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل، *الجامع الصحیح المختصر*، تحقیق: مصطفی دیب البغاء، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۹۸۷م.
- بیضاوی، ناصر الدین أبو سعید، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت، دار الفکر، ۲۰۰۰م.
- بیهقی، احمد بن علی، *السنن الکبری*، حیدرآباد، دار المعارف النظامیه، چاپ اول ۱۳۴۴ق.
- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، *البخلاء*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۱م.
- خطیب، عبد الکریم، *التفسیر القرآنی للقرآن*، قاهره، دار الفکر العربی، بی تا.
- رازی، فخر الدین محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول ۲۰۰۰م.
- زمخشری، جار الله ابو القاسم محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- سیبویه، ابو بشر عمرو بن عثمان، *الکتاب*، القاهره، مکتبه الخانجی، چاپ سوم، ۱۹۸۸م.
- شعراوی، محمد متولی، *تفسیر الشعراوی*، بی جا، أخبار الیوم، ۱۹۹۷م.
- شلبی، عبد الفتاح اسماعیل، *المدخل و التمهید فی علم القراءات و التجوید*، القاهره، مکتبه وهبه، چاپ دوم، ۱۹۹۹م.
- طباطبایی، سید محمد حسین، *تفسیر المیزان*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۹۷۳م.
- طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۵م.
- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان فی تأویل القرآن*، تحقیق: أحمد محمد شاکر، مؤسسه الرساله، چاپ اول ۲۰۰۰م.
- عباس، حسن، *اصالت و تجدد در حروف معانی عربی*، ترجمه: ابراهیم زارعی فر، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۸ش.
- عواد، محمد حسن، *تناوب حروف الجرّ فی لغة القرآن*، عمان، دار الفرقان للنشر و التوزیع، چاپ اول ۱۹۸۲م.
- مرادی، ابو محمد بدرالدین حسن بن قاسم، *الجنی الدانی فی حروف المعانی*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول ۱۹۹۲م.

مرصفي، عبدالفتاح بن السيد عجمي، هداية القارى إلى تجويد كلام البارى، المدينة المنورة، مكتبة طيبة،
چاپ دوم، بی تا.